

فرانی و زویی

جی.دی. سلینجر

مترجم: میلاد ذکریا

نشر مرکز، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۴

نویسنده



آنقدر در مورد این نویسنده مطلب در صفحات فارسی وجود دارد که گنج می‌شوید! سعی کرده‌ام خلاصه‌ای از آن‌ها را در این جا به همراه ذکر منبع بیاورم. جهت اطلاعات بیشتر می‌توانید به مراجع مراجعه کنید.

جروم دیوید سالینجر یا جروم دیوید سلینجر (به آلمانی: Jerome David Salinger) (تلفظ آلمانی: یرومه

داوید زالینگر) (زاده ۱ ژانویه ۱۹۱۹ - درگذشته ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰) نویسنده معاصر آمریکایی بود [۴].

جروم دیوید سالینجر در اولین روز سال نو میلادی ۱۹۱۹ به‌عنوان دومین فرزند خانواده به دنیا آمد. خواهرش «دوریس» که سال ۲۰۰۱ از دنیا رفت، تا سالیان سال مأمور خرید بخش لباس فروشی فروشگاه بلومین گید بود. «سال»، پدر سالینجر از طریق وارد کردن پنیر و همبرگر کسب درآمد می‌کرد. «مری جیلیش»، مادر سالینجر تبار ایرلندی داشت و زاده اسکاتلند بود. سالینجر هرگز دانشجوی خوبی نبود. او که در آن زمان سانی صدایش می‌کردند، وارد دانشکده شد (به مسوولان پذیرش این دانشکده گفته بود به ادبیات دراماتیک و ماهی‌های استوایی علاقه‌مند است) پس از دو سال رد شدن در امتحانات از دانشکده اخراج شد و به دانشکده نظامی رفت. سالینجر مسوول تیم شمشیر بازی دانشکده بود و سردبیری کتاب سال فارغ‌التحصیلی آنجا را نیز بر عهده داشت. سالینجر سال ۱۹۳۷ همراه پدرش به اتریش و لهستان رفت. پدرش می‌خواست تجارت همبرگر را به او یاد بدهد، ولی سالینجر به این نتیجه رسید که برای آن کار ساخته نشده است. او در این زمان یکی دو ترم را در دانشکده اورسینوس گذراند. هم دوره‌ای‌هایش در این دانشکده می‌گویند که او همیشه می‌گفته می‌خواهد یک رمان بزرگ آمریکایی بنویسد [۱].

سال ۱۹۳۹ سالینجر تحت تأثیر راهنمایی‌های استادش «ویت برنت» در دانشگاه کلمبیا اولین داستان کوتاه خود به نام «جوانان» را به مجله استوری فروخت. او در ادامه به نشریه‌ای مثل اسکوایر و کالیبرز و ستردی ایونینگ‌پست داستان فروخت. بیشتر این داستان‌ها آثاری کلیشه‌ای و تکراری بودند که اصالت چندانی در آنها دیده نمی‌شد. سالینجر پس از آن که چندین بار داستان‌هایش رد شد، سرانجام در سال ۱۹۴۱ توانست در هفته

نامه «نیویورکر» داستان چاپ کند؛ در آن زمان چاپ داستان در مجله نیویورکر هدف غایی هر نویسنده جویای نامی بود. داستانی که سالیانچر چاپ کرده بود «یک شورش کوچک در میدان مدیسون» نام داشت که بعدها به رمان ناتور دشت تبدیل شد [۱].

سالیانچر به خدمت سربازی فرا خوانده شد. محل خدمت او در دیون به مکان یکی از داستان‌های معروفش به نام «برای ازمه؛ با عشق و فلاکت» تبدیل شد. این داستان در مجموعه ۹ داستان احتمالاً عاطفی‌ترین داستان است. سالیانچر سال ۱۹۴۵ در بیمارستان بستری شد؛ علت بستری شدن او خستگی جنگ اعلام شد که البته حسن تعبیری برای فروپاشی روانی ناشی از فشارهای جنگ بود. او پس از بهبود تا پایان جنگ در اروپا ماند [۱].

زمانی جی.دی. سالیانچر را مهم‌ترین نویسنده آمریکایی می‌دانستند که از زمان جنگ جهانی دوم به بعد ظهور کرد؛ کسی که بعدها به موفقیت و شهرت پشت کرد و به مرد ساکت دنیای ادبیات تبدیل شد. سالیانچر ۹۱ ساله در منزلش واقع در شهر کوچک کورنیش که ۵۰ سال آنجا در انزوا زندگی کرده بود از دنیا رفت [۱].

مترجم

میلاذ ذکریا پور (زاده ۲۰ مهر ۱۳۵۶ خورشیدی / ۱۲ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی)

معروف به میلاذ زکریا مترجم ایرانی است [۴].

میلاذ زکریا متولد سال ۱۳۵۶ در بابل است. کار ترجمه را از دوران دانشجویی و با ترجمه فیلم‌نامه «اینک آخرالزمان» آغاز کرد. او فارغ‌التحصیل کارشناسی رشته ریاضی از دانشگاه صنعتی شریف است [۲].

اولین کار چاپ شده زکریا فیلم‌نامه اینک آخرالزمان از فرانسیس فورد کاپولا و جان میلیوس بود که مشترکاً با علی فارسی‌نژاد ترجمه کرده است. کتاب بعدی، فرانی و زویی نوشته جی دی سالیانچر، احتمالاً شناخته‌شده‌ترین ترجمه اوست که در سال ۱۳۸۰ توسط نشر مرکز چاپ شد. این کتاب سال ۱۳۹۳ به چاپ

دوازدهم رسید. از دیگر آثار او مجموعه داستان تی‌صفر از ایتالو کالوینو در بهار ۱۳۸۶ توسط نشر مرکز منتشر شده که به چاپ دوم هم رسیده است. ترجمه کتاب موسیو پین نوشته روبرتو بولانیو از زبان اسپانیایی به فارسی از دیگر کارهای اوست که در سال ۱۳۹۲ توسط نشر افق به چاپ رسیده است. او همچنین در سال ۱۳۹۱ رمان تحسین‌شده آمستردام نوشته ایان مک یوون را به فارسی ترجمه کرد که توسط نشر افق چاپ شد. این کتاب نیز در ۱۳۹۳ به چاپ دوم رسید [۴].



بسیار باهوش هستند، اما باز هم در کشمکش با این موضوع دو موضع متفاوت اتخاذ کرده‌اند. البته هیچکدام هم به درستی راه خود مطمئن نیست. اما آنقدر با هم جدل می‌کنند تا دریابند که مشکل کجاست.

«خدای من، خود مسیح باید بیاد تصمیم بگیره چی خودپرستی‌یه و چی نیست. این دنیا مال خداست، رفیق، نه مال تو؛ و آخرش اون‌ه که باید بگه چی خودخواهی‌یه و چی نیست.» ص ۱۵۲

«اگر عیسی رو دقیقاً همون طور که بود نبینی، کل معنی دعای عیسی رو درک نمی‌کنی. اگر عیسی رو درک نکنی، دعای عیسی رو هم درک نمی‌کنی. اصلاً به دعا نمی‌رسی، فقط یک ورد دست رو می‌گیره.» ص ۱۵۶

در زیر برخی قسمت‌های زیبای کتاب آورده شده است. این کتاب را به تمام کسانی که کمی فلسفه با چاشنی توصیفات زیبای جی.دی.سلینجر دوست دارند، توصیه می‌کنم. می‌گویند که فیلم «پری» ساخته «داریوش مهرجویی» اقتباسی از این کتاب است.

«قطار سواری رو خیلی دوست دارم. آدم آگه زن داشته باشه هیچ وقت نمی‌تونه کنار پنجره بنشینه.» ص ۹۶

«در واقع، ایده اینه که، دیر یا زود، دعا، کاملاً خود به خود، از دهان سر به پایین حرکت می‌کنه و به مرکزی در قلب می‌ره و به یک کار ناخودآگاه در شخص تبدیل می‌شه، درست همراه با ضربان قلب. و بعد، بعد از مدتی، به محض این که دعا در قلب خودکار شد، قراره شخص به حقیقت چیزها برسه.» ص ۱۰۲

«نمی‌دونم این همه دونستن و مثل چی باهوش بودن به چه درد می‌خوره آگه آدم رو خوشبخت نکنه.» ص ۱۰۷

«چرا می‌رم؟ بیشتر به خاطر این می‌رم که مثل چی از صبح عصبانی بلند شدن و شب عصبانی به رختخواب رفتن خسته شده‌ام. به خاطر این می‌رم که نمی‌تونم جلو خودم رو بگیرم و درباره هر حرومزاده بدبخت زخم‌خورده‌ای که می‌شناسم قضاوت نکنم. که خودش به خودی چندان اذیت نمی‌کنه. دست‌کم وقتی قضاوت می‌کنم از روی شکم قضاوت می‌کنم و می‌دونم که دیر یا زود، امروز نشد فردا، مثل چی باید تاوان هر قضاوتی‌رو که می‌کنم پس بدم. این من رو اون قدر اذیت نمی‌کنه. ولی یه کاری هست - خدای من - یه کاری هست که با روحیه اون آدم‌های وسط شهر می‌کنم که دیگه نمی‌تونم وایستم و تماشاش کنم. می‌تونم بهت بگم دقیقاً چه کار می‌کنم. یک کاری می‌کنم همه احساس کنن واقعا نمی‌خوان هیچ کار خوبی انجام بدن مگر برای این که فقط کاری انجام داده باشن که بقیه کسانی که می‌شناسند - منتقدها، سرمایه‌گذارها، مردم، حتی معلم‌های مدرسه بچه‌هاشون - فکر کنن کار خوبی بوده. این اون کاری‌یه که من می‌کنم. این بدترین کاری‌یه که من می‌کنم.» ص ۱۲۵

«تقصیر خودمونه. ما هیولاییم، همین. اون دو تا تخم‌سگ ما رو حاضر و آماده گیر آوردند و از ما دوتا هیولا با معیارهای هیولایی ساختند، همین. ما حرف نمی‌زنیم، سخنرانی می‌کنیم. صحبت نمی‌کنیم، توضیح می‌دهیم.»

ص ۱۲۷

«و بدترین قسمتش این بود که می‌دونستم چه طور حوصله همه رو سر می‌برم، می‌دونستم چه طور همه رو افسرده می‌کنم، یا حتی احساساتشون رو جریحه‌دار می‌کنم - ولی نمی‌تونستم بس کنم!» ص ۱۳۳

«علم باید به خرد منتهی بشه، و آگه نشه، فقط به وقت تلف کردن چندش آورده.» ص ۱۳۳
«گاهی وقت‌ها مریض شو برو عیادت خودت، اون وقت می‌فهمی چه قدر بی‌ملاحظه هستی!» ص ۱۴۳

مشکلات نوشتاری و ترجمه کتاب

ترجمه خوبی بود. اما یکم فرمت نوشتاری عجیب و غریبی داشت. نوشتن کلمات به صورت «خودخواهی‌یه» واقعاً جالب بود. اون «یه» آخر خیلی کلمات دیده می‌شد.

۱. خب اولین مشکل، باز هم مشکل در استفاده از کلمه «و» بعد از ویرگول است. زیاد مشاهده شد.
۲. مشکل بعدی در استفاده نادرست از کلمه «خوب» به جای کلمه «خب» بود. یک نمونه در زیر آورده شده است:

«خوب، نمی‌دونم استاد جزهای این طرف چه جور می‌اند.» ص ۱۳
در صفحات ۷۱ و ۹۶ هم این مورد دیده شده است.

۳. در صفحه ۱۷ کلمه «روژ» استفاده شده است! چنین کلمه‌ای نداریم. باید «رژ» نوشته می‌شد.

۴. چرا کلمه «کلینکس» استفاده شده است؟! خب، می‌شد بنویسیم «دستمال کاغذی»!

۵. این جمله چه معنایی دارد: «با آرامی سنجیده‌ای پرسید»!!!

۶. یک مسئله فراگیر دیگر در این نوشتار، به هم چسبیدگی‌های عجیب و غریب بود. کلمات زیر چرا به هم چسبیده نوشته شده‌اند؟

«رنگ‌پریدگی، پسزمینه، چشم‌نواز، مردم‌گریز، دست‌درازی، ذوق‌زده، پریشان‌حال»

۷. در صفحه ۵۳ در خط اول، بین ویرگول و کلمه «جایش» اشتباه‌ها فاصله گذاشته شده است. در همین صفحه کلمه «opinionated» چرا ترجمه شده است «جزمی»!!! خب «راسخ» که خیلی بهتر بود.

۸. در صفحه ۶۱ نوشته شده است: «بعد از مراسم به خاک سپاری»، می‌شد نوشت «بعد از مراسم خاک‌سپاری». کلمه «به» اضافی است.

۹. صفحه ۸۸ پایین صفحه، دو کلمه «بادی» و «هستی» با نیم‌فاصله نوشته شده‌اند.

۱۰. در صفحه ۹۴ پاراگراف دوم، بین «کرد» و گیومه بعد از آن فاصله وجود ندارد.

۱۱. در صفحه ۱۰۰ بین گیومه و کلمه «یه» در پایین صفحه فاصله وجود ندارد.
۱۲. صفحه ۱۱۰ در وسط صفحه، نوشته شده است: «در یک لحظه فرصت مغتنم». مسلماً بهتر بود می‌نوشت: «در یک لحظه مغتنم» یا «در یک فرصت مغتنم». فک کنم هر دو کلمه «فرصت» و «لحظه» در اینجا به یک معنی به کار برده شده‌اند.
۱۳. در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۴ دو کلمه «احساساتی یه» و «طولانی یه» جدا نوشته شده‌اند.
۱۴. در جمله زیر در بالای صفحه ۱۳۴، فکر کنم «شنیده باشم» دوبار استفاده شده است: «توی تقریباً چهارسال دانشگاه، تنها باری که یادم می‌آد که شنیده باشم اصطلاح مرد خردمند رو شنیده باشم سال اولم بود،...»
۱۵. یک نکته جالب، کلمه «دمر» به معنی «به روی افتاده» را می‌توان به صورت «دمرو» هم نوشت! در این کتاب دوبار این‌گونه نوشته شده است.
۱۶. در صفحه ۱۶۲ اشتباه‌ها پاورقی شماره ۹۸ در صفحه بعد نوشته شده است!
۱۷. در صفحه بالای صفحه ۱۶۶، کلمه «دست‌هایش» و «ویرگول بدون فاصله قرار گرفته‌اند».

بهرز آدینه

۱۳۹۵/۰۵/۲۱

مراجع

- [1] <http://www.bartarinha.ir>
- [2] www.nashreney.com
- [3] <https://en.wikipedia.org/>
- [4] <https://fa.wikipedia.org>